

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه بحث گذشته

بحث در این مسئله است که اگر کسی یک حج استحبابی بدون استطاعت انجام داد و بعد مستطیع شد آیا حجّ مستحبی مجزی از حجة الاسلام است یا خیر؟ عرض کردیم مشهور قائل به عدم اجزاء هستند و می‌گویند مجدداً باید حج را به جا بیاورد و فقط مرحوم سید قائل به اجزاء است و ما نحن فيه را تشبیه کرده به این مسئله که اگر صبی در داخل وقت نماز مستحبی خواند سپس بالغ شد، اینجا فقها گفته‌اند مجزی است و نیازی به اعاده ندارد.

در جلسات گذشته بحث کردیم که آیا فارق وجود دارد یا نه؟ این قیاس مع الفارق هست یا نه؟ در جلسه گذشته این مطلب را از مرحوم والد عرض کردیم که این ادله «عامّة شاملة بالصبي و البالغ»؛ این صبی که نماز مستحبی می‌خواند، همین «اقیموا الصلاة» را امتثال می‌کند و در نتیجه صبی با نماز ظهر مستحبی «اقیموا الصلاة» را امتثال کرده است، اما کسی که حج را من دون استطاعة انجام می‌دهد، آن موقع امتثالش امتثال «لله على الناس حج البيت» نبوده و الآن که مستطیع شده باید این را امتثال کند، لذا مسئله عدم اجزاء مطرح می‌شود.

بررسی شمول ادله تکلیف نسبت به صبی

این بحث یک بحث بسیار مهمی است که همه جای فقه کاربرد داشته و باید مبنای ما روشن شود که آیا ادله تکالیف و عبادات عام است؛ یعنی هم شامل بالغ و هم شامل صبی می‌شود، منتهی بگوئیم حدیث رفع الزام را برمی‌دارد. جمعی از فقها که معتقدند حدیث رفع الزام را برمی‌دارد، حال که الزام را برداشت آیا این کسی که الآن نماز ظهر مستحبی را می‌خواند، «اقم الصلاة لدلوك الشمس إلى غسق الليل»^[1] را واقعاً امتثال این است یا این‌که نه، وقتی مشروعیت عبادات صبی را قائل می‌شویم دلیل مان غیر از این اطلاعات و ادله عامه است و سراغ ارتکاز متشرعه برویم و ارتکاز متشرعه می‌گوید: این ادله عبادات از اول مربوط به بالغین است؟

مثال فقها در بحث صلاة آن است که «اقیموا الصلاة» هم شامل بالغ و هم غیر بالغ است، «قاتلوا ائمة الكفر» یا «قاتلوهم حتی لا تكون فتنة» یا دیگر ادله جهاد، آیا می‌توانیم بگوئیم اطلاق داشته و شامل صبی می‌شود؟ یعنی بگوئیم اینها هم شامل بالغ است و هم صبی، منتهی رفع القلم الزامش را برمی‌دارد و نمی‌شود این را ملتزم شد. در باب زکات «خُذْ مِنْ اَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً» یا «انفقوا»، آیاتی که دالّ بر وجوب زکات است آیا می‌شود ملتزم شد به این‌که اطلاق دارد؛ هم شامل بالغ می‌شود و هم شامل صبی؛ منتهی بعداً نسبت به صبی الزامش برداشته می‌شود اما ملاکش باقی است.

به نظر می‌رسد التزام به این مطلب مشکل است؛ زیرا ارتکاز متشرعه در اینجا این را نمی‌پذیرد، این آیات قرآن، این ادله، به

ارتکاز متشرعه فقط شامل مکلف و «من يتوجه إليه التكليف» می‌شود.

از جهت صناعی یک فقیه و اصولی باید بگوید آیات قرآن کریم نسبت به بالغ و صبی اطلاق دارد، نسبت به عاقل و مجنون اطلاق دارد، نسبت به مستی‌قظ و نائم اطلاق دارد، بعد حدیث رفع الزام در این موارد را برمی‌دارد، ولی ملاکش باقی می‌ماند، آیا می‌شود به این ملتزم شد؟ عرض کردم عده‌ای که عبادات صبی را مشروع می‌دانند یکی از مهم‌ترین ادله‌شان همین اطلاق ادله‌ی عبادات است.

به نظر ما ادله‌ای که مسئله بلوغ را در تکلیف معتبر می‌داند، یا بگوئیم عنوان مکلف که موضوع همه تکالیف است اصلاً شما در فقه می‌گوئید موضوع علم فقه چیست؟ «فعل المكلف» چه بالغ باشد و چه نباشد، نه فعل الانسان (چه مکلف باشد و چه نباشد). مکلف هم کسی است که «من يكون عاقلاً بالغاً مختاراً». لذا یا باید همه ادله را مقید کرده و بگوئیم با ادله دیگر «اقیموا الصلاة» و «کتب علیکم الصیام» هم که مربوط به بالغین است، از ابتدا شامل غیر بالغ نمی‌شود. یا در آیه «لله على الناس حج البيت»، «ناس» یعنی مکلفین از ناس نه حتی صبی، ادله زکات، ادله جهاد، ادله خمس («فاعلموا أنما غنمتم من شيء»، «غنمتم» یعنی شما بالغین و گرنه صبی که تکلیفی ندارد).

مگر نه همین «رفع القلم عن الصبی» یکی از ادله است و با توجه به این حدیث می‌گوئیم بلوغ شرط برای تکلیف است، پس ما باید نحوه ارتباط این حدیث با آیات را روشن کنید. گفتیم در اینجا دو مبنا وجود دارد:

1. یک مبنا این است که این رفع در خصوص ملازمه و الزام است و معنایش این است که ملاکش باقی است.

2. یک مبنا این است که این رفع، رفع قلم تشریع است؛ یعنی قلم تشریع بالمرّه از صبی برداشته شده و شارع برای صبی چیزی را جعل نکرده است. بگوئید پس شما نماز صبی را چطور مشروع می‌کنید؟ می‌گوئیم نماز صبی را با دلیل دیگر مشروع می‌کنیم نه با «اقیموا الصلاة»؛ یعنی با دلیلی که نماز را برای بالغین واجب می‌کند نمی‌آئیم برای صبی مشروع کنیم.

دیدگاه صاحب جواهر (قدس سره)

صاحب جواهر در جلد هشتم جواهر صفحه 261 در یک فرازی از کلام خود می‌گوید: اگر بخواهیم بگوئیم «اقیموا الصلاة»، هم شامل بالغ است و هم شامل صبی، معنایش این است که هم در وجوب استعمال شده و هم در استحباب، هم در حقیقت استعمال شده و هم در مجاز، این استعمال در دو معنای حقیقی و مجازی است، شما بگوئید این «اقیموا الصلاة» نسبت به بالغین وجوب است و نسبت به صبی استحباب است.

بنابراین کسانی که می‌گویند حدیث رفع فقط الزام را برمی‌دارد یک چنین اشکالی به ایشان متوجه است که اگر شما بگوئید فقط الزام را برمی‌دارد یعنی «اقیموا الصلاة» نسبت به بالغین وجوب است و نسبت به غیر بالغین استحباب است، این می‌شود استعمال لفظ در وجوب و استحباب و استعمال لفظ در معنای حقیقی و مجازی؛ چون هیئت صیغه امر ظهور اولی‌اش و معنای اولی‌اش عبارت از وجوب است و شما همین هیئت را بگوئید نسبت به بالغین واجب، نسبت به صبی مستحب، استعمال در وجوب و استحباب، نمی‌شود به این ملتزم شد.

دیدگاه برگزیده

ما باید یک راهی را طی کنیم که تالی فاسد نداشته باشد و آن این‌که می‌گوییم این ادله مربوط به بالغین است؛ زیرا حدیث رفع قلم

تشریع را برداشته و قطع نظر از حدیث رفع ارتکاز متشرعه است، به متشرعه می‌گوئیم این ادله شامل صبی می‌شود قبول نمی‌کنند. آن‌گاه وقتی این ادله همه اختصاص به بالغین پیدا کرد، می‌گوئیم پس شما چطور می‌گوئید نماز صبی؟ می‌گوئیم حالا یکی یکی برای مشروعیت عبادات صبی دلیل می‌خواهیم، در نماز و صومش دلیل داریم، «مروهه بالصلاة و الصیام»؛ بچه‌های خودتان را به نماز و روزه امر کنید، این دلیل بر مشروعیت عبادات صبی است؛ چون در اصول خواندیم «الامر بالامر بالشیء امر بالشیء»، وقتی ائمه (علیهم‌السلام) اولیا یعنی پدر و مادر را امر کردند که به فرزندانشان امر به نماز کنند، در حقیقت خود امام (علیه‌السلام) به فرزندان امر می‌کند.

در زکات باید ببینیم آیا دلیل خاص داریم که صبی اگر مالی داشت مستحب است زکاتش را بدهد، در خمس، در جهاد، ممکن است بعضی از روایات یک چیزی باشد که آن هم بگوئیم گفته اگر یک کسی هم بالغ نشد و رفت در جبهه و آنجا کشته شد شهید است از آنها استفاده کنیم، ولی از خود «قاتلوه حتی لا تكون فتنة» می‌شود استفاده کرده، اما در «کتب علیکم القتال و هو کره لکم»^[2]، «کتب» فقط شامل بالغین می‌شود و شامل صبی نمی‌شود؛ زیرا صبی این چیزها را نمی‌فهمد، این مربوط به بالغین و مکلفین است. بنابراین اگر بگوئید حدیث رفع فقط الزام و مؤاخذه را برمی‌دارد، مؤاخذه را برداشت چطور اثبات می‌کنید که شامل صبی می‌شود؟! قبلش باید بگوئیم اطلاق «اقیموا الصلاة» شامل بالغ و صبی می‌شود در حالی که چنین اطلاقی اصلاً وجود ندارد.

محقق خویی (قدس سره) مکرراً فرموده وقتی «لا حرج» را می‌آوریم اگر یک تکلیفی حرجی شد «لا حرج» اصل تکلیف را از بین می‌برد و نمی‌توانیم بگوئیم الزامش را می‌برد، اما استحبابش باقی است، اما کسانی که در «لا حرج» قائل به رخصت هستند می‌گویند «لا حرج» الزام را برمی‌دارد، می‌گوید اگر وضو برایتان حرجی شد الزام ندارد اما استحبابش باقی است. در مقابل عزیمتی‌ها (که حق با این‌هاست و خود ما هم جزء عزیمتی‌ها هستیم) می‌گویند «لا حرج» تکلیف را برمی‌دارد، «ما جعل علیکم فی الدین من حرج»؛ یعنی تکلیف حرجی نداریم و این وجوب یک امر بسیطی است، قداماً می‌گفتند مرکب است اما الآن تحقیق این است که وجوب امر بسیط، این برداشته شد، وقتی وجوب برداشته شد ما هیچی نداریم.

بنابراین ما یک بحث داریم مشروعیت عبادات صبی، یک بحث هم اطلاق ادله عبادات و یک بحث هم حدیث رفع است، ارتباط صناعی اینها با یکدیگر کاملاً باید روشن باشد، می‌گوئیم شما در «لا حرج» می‌گوئید «لا حرج» وجوب را برمی‌دارد (خود مرحوم والد ما همین نظر را دارد)، بعد که وجوب را برداشت می‌گوید هیچی نیست، وجوب امر بسیط هیچی نداریم، شما در حدیث رفع چرا این حرف را می‌زنید؟ می‌گوئید الزام را برمی‌دارد، آیا حدیث رفع استحباب را اثبات می‌کند؟! این که مسلم اثبات نمی‌کند، استحباب این را از کجا آوردید؟ باید قبل از این بگوئید آیه نسبت به بالغ و صبی اطلاق دارد؛ هم بالغین را می‌گیرد و هم صبیان را، این را اثبات نکردید. لذا با حدیث رفع که نمی‌توانید برای آیه اطلاق درست کنید.

ارزیابی دیدگاه والد معظم (قدس سره)

یکی از اشکالات مهم بر فرمایش والد ما و جمع دیگری که این نظر را دارند آن است که می‌گوئیم با حدیث رفع شما نمی‌توانید برای ادله عبادات اطلاق درست کنید، بلکه باید قبلاً اطلاق ادله عبادات را اثبات کنید، در حالی که خود ارتکاز متشرعه و خود این موارد، ما در «اقیموا الصلاة» می‌توانیم بگوئیم شامل صبی هم می‌شود. در جهاد «کتب علیکم القتال و هو کره لکم»، کجا شامل صبی می‌شود؟! ادله زکات، ادله امر به معروف، «ولتکن منکم امة»، هیچ یک از اینها به هیچ وجه شامل صبی نمی‌شود و همه‌اش مربوط به بالغ و مکلفین است، پس حدیث رفع نمی‌تواند اثبات اطلاق کند، شما باید اطلاق از راه‌های دیگر اثبات کنید.

حال رفع را ما به معنای قلم تشریع گرفته و می‌گوییم «رفع القلم» یعنی قلم تشریع؛ یعنی حدیث رفع می‌گوید حتی فعل مستحبی برای صبی نیست، آن‌گاه روایت «مروا صبیانکم» مخصص این حدیث قرار می‌گیرد؛ یعنی در باب صلاة و صیام دلیل آمده

«مروا صبیانکم بالصلاة و الصیام»، اولاً مشروعیت عبادت صبی را حل می‌کنیم؛ یعنی طبق مبنای ما برای اثبات مشروعیت عبادات صبی نیازی به ادله عبادات نداریم؛ چون ادله عبادات را مطلق نمی‌دانیم و با اطلاق «اقیموا الصلاة» یا «کتب علیکم الصیام» نمی‌شود مشروعیت عبادات را درست کرد.

جمع‌بندی بحث

لذا طبق مبنای امثال مرحوم والد ما، هر دلیلی که برای هر عبادتی آمده (مانند نماز، روزه، حج، جهاد، خمس، زکات)، با آن می‌شود مشروعیت عبادت صبی را درست کرد، ولی روی این مبنایی که ما می‌گوئیم نه، ادله عبادات فقط شامل بالغین می‌شود و برای مشروعیت عبادات دلیل داریم، در حج دلیل داریم، صلاة، صوم و حج دلیل داریم، اما اینکه مستحب است خمس بدهد دلیل نداریم، صبی مستحب است زکات بدهد دلیل نداریم، صبی مستحب است جهاد برود دلیل نداریم، البته ممکن است تتبع بشود و دلیلی برایش پیدا کنیم. همچنین شهید دانشستن صبی ملازم با این نیست که بر صبی مستحب است که جهاد برود، هر جا در هر عبادتی دلیل خاص در مورد صبی پیدا کردیم مشروع است. پس در صلاة، صوم و حج این سه تا دلیل داریم که صبی هم عبادتی انجام بدهد، در بقیه امور ظاهراً دلیل نداریم از این راه باید حل کنیم.

لذا وقتی حدیث رفع می‌آید طبق قول مثل مرحوم والد ما و جمعی دیگر مثل محقق خوئی (قدس سره) (که جزء این گروه بوده و در مورد حدیث رفع می‌گوید: حدیث رفع الزام برمی‌دارد)، عجیب این است همین والد ما و همین مرحوم خوئی در «لا حرج» که می‌رسند می‌گویند: «لا حرج» اصل تکلیف را از بین می‌برد، پس می‌شود عزیمتی و ملاک وجود ندارد، اما به حدیث رفع که می‌رسند می‌گویند الزام را برمی‌دارد اما ملاکش باقی است!

بنابراین اگر شما می‌گوئید وجوب امر بسیطی است، چه نسبتش با «لا حرج» و چه نسبتش به «رفع القلم عن الصبی» نباید فرقی کند. وقتی رفع یعنی تکلیف برداشته شد، هم الزامش و هم ملاکش، ما از کجا بگوئیم که وقتی الزام از صبی برداشته شد ملاک باقی می‌ماند؟ ما اگر «مروا صبیانکم» داشتیم از کجا می‌فهمیدیم الزامش باقی است؟ اولاً در «مروا صبیانکم»، عده‌ای قائل به تمرینیت هستند ولی ملاک از کجا باقی می‌ماند؟ بعضی از محققین مثل محقق بجنوردی در القواعد الفقهیه می‌گوید: کسی که بالغ است با کسی که یک روز یا بیست روز به بلوغش مانده، عرف از حیث ملاک عمل بین اینها فرقی نمی‌گذارد، بگوئیم این عملی که بالغ می‌خواند ملاک دارد و عملی که این صبی انجام می‌دهد ملاک ندارد، این حرف درستی نیست، مگر ملاکات دست ماست؟!

شارع می‌گوید وقتی به بلوغ رسید بر او واجب است، شاید در غیر بالغ اصلاً ملاک نداشته باشد، همین عمل برای بالغ ملاک دارد اما برای غیر بالغ ملاک ندارد، ملاکات که دست ما نیست، ما از کجا احراز کنیم برای صبی ملاک داریم؟! لذا از این راه نمی‌شود.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

[1]. سوره اِسرائ، آیه 78.

[2]. سوره بقره، آیه 216.